

شاه عباس بزرگ

پادشاه مسلمانی که به خود نام سگ آستان علی داد و در خونریزی و سنگدلی شیعه پاک علی درآمد
« اسلام بدون خونریزی، همانند دریای بدون آب است »

تاریخ‌نویسان نوشته اند که پادشاهان دودمان صفوی همه «جنون خون» داشتند و گویی آدم کشی و خونریزی در خون و سرشت آنها کارگزاری شده بود. برای پادشاهان صفوی، نه تنها دستور کشتن افراد به اندازه عزل و نصب امری عادی بود، بلکه آنها زمانی احساس امنیت می کردند که برادران و برادرزادگان و حتی فرزندان خود را از میان بردارند. دکتر همایونفر در صفحه ۲۲۷ جلد سوم **جای پای شعر** نوشته است، شاه اسماعیل دوم، برخی اوقات برای آزمایش تیزی شمشیرش، قزلباش هایی را که در گرد او وجود داشتند، می کشت. شاه اسماعیل دوم، پس از اینکه دستور کشتن برادران و برادرزادگان خود را می دهد، «ولی سلطان»، رئیس ایل ذوالقدر را به شیراز می فرستد تا محمد میرزا را (که بعدها به نام سلطان محمد خدابنده به پادشاهی رسید) بکشد. علیقلی خان شاملو را نیز به حکومت خراسان می فرستد و دستور می دهد به هرات برود و عباس میرزا، پسر پنجم سلطان محمد خدابنده را (که بعدها به نام شاه عباس بزرگ بر ایران پادشاهی کرد) به قتل برساند. اما هنوز «ولی سلطان» در راه بود و علیقلی خان شاملو برای کشتن عباس میرزا، دو دل بود که خبر درگذشت شاه اسماعیل دوم منتشر شد و ایندو از کشته شدن نجات یافتند.

کوتاه اینکه شاه اسماعیل دوم، هفت برادر و حتی برادرزادگان خردسال خود و سایر شاهزادگان و درباریان را از دم تیغ گذاراند. عباس به محض رسیدن به تاج و تخت پادشاهی، دستور داد برادرهایش ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا و برادرزاده اش اسماعیل میرزا را کور کنند و پس از چند سال پسر بزرگ خود را به قتل رسانید و دستور داد، دو پسر دیگرش به نام محمد میرزا و امامقلی میرزا را کور کنند.

شاه عباس خود را «سید» و از خاندان علی بن ابیطالب و مردی مقدس می دانست. این پادشاه مسلمان که خونریزیهای وحشیانه اش، به راستی شاخه نسبی او را به علی بن ابیطالب، دژخیم محمد بن عبدالله وابسته می کند، دستور داده بود، روی مهرش نام او را (کلب، یعنی سگ آستان علی، یا کلب آستان ولایت) نقش کنند. شاه عباس، به علمای مذهبی اختیارات بسیار داد و با آنها به بحثهای مذهبی می نشست.

پادشاهان آل بویه (۹۳۵ - ۱۰۵۵ میلادی)، نخستین افرادی بودند که عزاداری برای خاندان علی را از راه سینه زنی، نوحه خوانی، روضه خوانی، تعزیه، حرکت دادن دسته های عزاداری به وجود آوردند، ولی پس از آل بویه، این آیین وحشیانه و نائسانی متروک شده بود. اما شاه عباس انجام مراسم عزاداری مسخره خاندان علی و بویژه حسن بن علی را با تشریفات بسیار دوباره نوسازی کرد. پادشاهان صفویه، شیعه گری را بهانه و وسیله مشروعیت و استواری حکومت خود قرار داده بودند. در زمان شاه اسماعیل، مردی به نام ملا حسین بن علی کاشفی کتابی زیر فرنام «روضه الشهدا» درباره مصیبت های خاندان علی به رشته نگارش درآورد و افراد خوش صدا، در مجالس همگانی بخشهایی از آن کتاب را با آب و تاب می خواندند و حاضران را وادار به گریه کردن می نمودند و این کار تخم روش نابخردانه روضه خوانی را در شیعه گری غرس کرد. بعدها،

آخوندها مطالب آن کتاب را همراه چکامه های اندوه آوری که چکامه سرایانی مانند کلیم کاشانی سروده بودند، در مجالس می خواندند و مردم را وادار به گریه کردن و بر سر و روی خود کوبیدن می کردند و بدین ترتیب، روضه خوانی به نام یک پیشه مذهبی که حکایت از در یوزگی آخوندها و نابخردی شنودگان آنها می کرد، به وجود آمد. پا به پای ایجاد مجالس روضه خوانی، آخوندهای شیعه گری (مانند روشی که آخوند خمینی و یارانش در ابتدای انقلاب ۵۷ به کار بردند)، جشن گرفتن آیین عید های ملی را کار «گبران» خواندند و مردم را به خودداری از آنها فرا خواندند.

نکته جالب در شرح زندگی پادشاهان خون آشام دودمان صفوی آنست که اگرچه آنها خود را مسلمان شیعه میدانستند و بسیاری از مراسم مسخره و نابخردانه شیعه گری را نوآوری کردند، ولی همه آنها و نیز درباریانشان به استعمال شراب، بنگ، چرس، حشیش و تریاک آلوده بودند، به گونه ای که برای مثال تاریخ‌نویسان نوشته اند که شاه اسماعیل دوم بر اثر استعمال معجونی از تریاک و حشیش جان سپرد. «تاورینه» می نویسد در سال ۱۰۷۷ قمری برای مصرف میخانه شاه اسماعیل اول، پنجاه هزار کیلو و یا یکصد و پنجاه تن انگور شراب انداختند. شاه صفی، پس از چهارده سال پادشاهی و داشتن سیصد زن در حرمسرای خود و بر اثر زیاده روی در خوردن شراب و استعمال تریاک درگذشت.

شاه عباس به اصطلاح بزرگ، از مشهورترین پادشاهان دودمان صفوی، همان اندازه که در آبادی و پیشرفت کوشا بود، در سنگدلی و خون آشامی نیز بیمانند بود. هنگامی که قلعه گنجه را تسخیر کرد، دستور داد تمام مردم آنجا را قتل

عام شوند. زمانی که قلعه شماخی را گشود، فرمان داد تمام افراد قلعه از مرد و زن و بچه کشته شوند و پس از تصرف گرجستان، بیش از هفتاد هزار نفر از مردم آن منطقه را از دم تیغ گذرانید و نزدیک یکصد و سی هزار دختر و پسر را به اسارت گرفت. شاه عباس به وجود نظم و امنیت و مبارزه با دزدان و راهزنان و گرانفروشی بسیار اهمیت میداد. زمانی آگاه شد که فرماندار شهر قم بدون اجازه او مبلغ ناچیزی به بهای نان افزوده است. پس از آگاه شدن از این موضوع، پسر فرماندار را احضار کرد و به او دستور داد به قم رفته، سر پدرش را ببرد و نزد او آورد. پسر فرماندار از ترس جان، این جنایت را انجام داد و از سوی شاه خود فرمانداری قم رسید.

شاه عباس به گردآوری پول و مالاندوزی نیز بسیار آز داشت و پیوسته به بهانه های گوناگون افراد ثروتمند را زیر فشار قرار می داد و از آنها پول می گرفت. ولی، زمانی دستور داد، راهزنی را که به قافله ای حمله کرده بود تا نیمه بدن در چاله ای جای دهند، سپس دوغ آب و گچ در چاله بریزند و دژخیمی بالای سرش گماشت تا مراقبت کند، آن گچ خشک شود و راهزن با شکنجه در آن شرایط جان دهد.

شاه عباس، در برابر اینهمه جنایت های شرم آور که از باورهای مذهبی و مسلمانی اش سرچشمه می گرفت، زمانی نذر کرد پیاده از اصفهان به مشهد برای زیارت گور امام رضا برود. این مسافرت ۲۸ روز به درازا انجامید و چون او را خسته کرد، مدت سه ماه در مشهد استراحت کرد. در این مدت مانند سایر خدمتگزاران گور رضا به جاروکشی و پاک کردن گرد و غبار حرم رضا می پرداخت و دستور داد، در جواهرنشانی نیز برای آن بسازند. این شاه مسلمان جنایت پیشه، دو بار نیز به زیارت آرامگاه علی در نجف رفت و چون به یک منزلی نجف رسید، اسبش را رها کرد و به نشانه احترام با پای پیاده وارد شهر شد. در آنجا نیز به جاروکشی دست زد و برای تعمیر آرامگاه علی مبالغ زیادی هزینه کرد. بدیهی است که در مسافرت دوم به سبب گرمای هوا بیمار شد و از زیارت چشم پوشید. زمانی به شاه عباس گزارش دادند که پسرش صفی میرزا بر آنست تا با کمک میرشکارش فرهاد بیک و دو تن از غلامانش او را به قتل برسانند. شاه عباس بدون بررسی گزارش، بیدرنگ پسرش صفی میرزا را فرا خواند و به او دستور داد، میرشکارش را از دم تیغ بگذرانند. صفی میرزا هم از ترس جان با وجود مهری که به میرشکارش داشت، او را کشت. سپس دستور داد آن دو غلام را نیز بکشند و سرانجام خود صفی میرزا را نیز به قتل رساند و هنوز یکسال نگذشته بود که دستور داد، چشمهای پسر دوش محمد میرزا را نیز درآورند. چند ماه بعد، فرمان داد که پسر صفی میرزا، نوه اش را هم کور کنند و پسر سومش امامقلی میرزا را نیز نابینا کرد. فراموش نکنیم که پادشاهان دودمان صفوی، نسل خود را به علی بن ابیطالب و بویژه اما رضای تازی پیوند می زدند.

اینهمه جنایتهای باورنکردنی و وحشتناک را شاه عباس از آن جهت انجام داد که خود را سگ آستان علی و یک مذهبی مسلمان مومن می دانست. هر کجا اسلام و مسلمانی باشد، جنایت آدمکشی، خونریزی، وحشیگری و ناانسانی نیز وفور وجود خواهد داشت. ملایانی نیز که مغزهای اندیشه گر و میهن خواه را می دزدند و وحشیانه آنها را در گذرگاهها می کشند و یا در هزاره سوم دست و پا قطع می کنند و به سنگسار کردن مردم بیگناه دست می زنند، نشان از مسلمانی داشته و آنها نیز خود را سگان مکتب ارباب خونخوارشان علی بن ابیطالب دژخیم می دانند.

پیام ما آزدگان، شماره ۳۴، دوره جدید (بهمن ماه ۲۷۰۷)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi>